

واقعیت هایی شگفت انگیز از زندگی اینشتین

۱۸ شهریور ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۲۸

آلبرت اینشتین (Albert Einstein) در کودکی دچار بیماری دیسلسیک بود. یعنی معنی و مفهوم کلمات و عبارات را درست تشخیص نمی داد. معلم آلبرت اینشتین او را عقب مانده ذهنی، غیر اجتماعی و همیشه غرق در رویاهای احمقانه توصیف می کرد، ضمناً وی دوبار در امتحانات کنکور دانشگاه پلی تکنیک زوریخ مردود شد!

همگی ما می دانیم که اینشتین این فرمول $[mc^2=e]$ را کشف کرد. اما واقعیت آن است که چیزهای کمی در مورد زندگی خصوصی اش نمیدانیم...

او با سر بزرگ متولد شد:

وقتی اینشتین به دنیا آمد او خیلی چاق بود و سرش خیلی بزرگ تا آنجایی که مادر وی تصور می کرد، فرزندش ناقص است اما بعد از چند ماه سر و بدن او به اندازه های طبیعی بازگشت.

او خیلی دیر زبان باز کرد:

یکی دیگر از مشهورترین جنبه های کودکی اینشتین این است که او خیلی دیرتر از بچه های معمولی صحبت کردن را آغاز کرد. طبق ادعای خود اینشتین، او تا سن سه سالگی حرف زدن را آغاز نکرده بود و بعد از آن هم حتی تا سنین بالاتر از نه سالگی به سختی صحبت می کرد. به دلیل پیشرفت کند کلامی اینشتین، و گرایش او به بی توجهی به هر موضوعی که در مدرسه برایش خسته کننده بود و در مقابل توجه صرف او به مواردی که برایش جالب بودند باعث شده بود که برخی همچون خدمه منزل اینشتین او را کند ذهن بدانند. البته در زندگی اینشتین، این اولین و آخرین باری نبود که چنین انگها و نظرات آسیب شناسانه ای به او نسبت داده می شد.

حافظه اش به خوبی آنچه تصور می شود نبود:

مطمئناً اینشتین می توانسته کتاب های مملو از فرمول و قوانین را حفظ کند، اما برای به یاد آوری چیزهای معمولی واقعا حافظه ضعیفی داشته است. او یکی از بدترین اشخاص در به یاد آوردن سالروز تولد عزیزان بود و عذر و بهانه اش برای این فراموشکاری، مختص دانستن آن [تولد] برای بچه های کوچک بود یا بطور مثال اینشتین سرعت صوت را از حفظ نمیدانست و وقتی از وی

در این مورد سوال می‌کردند میگفت اینها چیزهایی است که همه آنرا میدانند پس من وقتم را برای دانستن آنها تلف نمی‌کنم!

او از داستان‌های علمی-تخیلی متنفر بود:

انیشترین از داستان‌های تخیلی بیزار بود. زیرا که احساس می‌کرد، آنها باعث تغییر درک عامه مردم از علم می‌شوند و در عوض به آنها توهم باطلی از چیزهایی که حقیقتاً نمی‌توانند اتفاق بیفتند میدهد. به بیان او "من هرگز در مورد آینده فکر نمی‌کنم زیرا که آن به زودی می‌آید. به این دلیل او احساس می‌کرد کسانی که بطور مثال بشقاب پرنده‌ها را می‌بینند باید تجربه‌هایشان را برای خود نگه دارند.

او در آزمون ورودی دانشگاهش رد شد!

در سال ۱۸۹۵ در سن ۱۷ سالگی انیشترین که قطعاً یکی از بزرگترین نوابغی است که تا کنون متولد شده، در آزمون ورودی دانشگاه فدرال پلی تکنیک سوییس رد شد.

در واقع او بخش علوم و ریاضیات را پشت سر گذاشت ولی در بخش‌های باقیمانده، مثل تاریخ و جغرافی رد شد. وقتی که بعدها از او در این رابطه سوال شد؛ او گفت آنها بی‌نهایت کسل‌کننده بودند، و او تمایلی برای پاسخ دادن به این سوالات را در خود احساس نمی‌کرد.

علاقه‌ای به پوشیدن جوراب نداشت:

انیشترین در سنین جوانی یافته بود که شصت پا باعث ایجاد سوراخ در جوراب می‌شود. سپس تصمیم گرفت که دیگر جوراب به پا نکند و این عادت تا زمان مرگش ادامه داشت.

علاوه بر این او هرگز برای خوشایند و عدم خوشایند دیگران لباس نمی‌پوشید، او عقیده داشت یا مردم او را می‌شناسند و یا نمی‌شناسند. پس این مورد قبول واقع شدن آن هم از روی پوشش [چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟

او فقط یکبار رانندگی کرد:

انیشترین برای رفتن به سخنرانی‌ها و تدریس در دانشگاه، از راننده مورد اطمینانش کمک می‌گرفت. راننده وی نه تنها ماشین او را هدایت می‌کرد، بلکه همیشه در طول سخنرانی‌ها در میان، شنوندگان حضور داشت. انیشترین، سخنرانی مخصوص به خود را انجام می‌داد و بیشتر اوقات راننده اش، بطور دقیقی آنها را حفظ می‌کرد. یک روز انیشترین در حالی که در راه دانشگاه بود، با صدای بلند در ماشین پرسید: چه کسی احساس خستگی می‌کند؟ راننده اش پیشنهاد داد که آنها جایشان را عوض کنند و او جای انیشترین سخنرانی کند، سپس انیشترین بعنوان راننده او را به خانه بازگرداند.

عدم شباهت آنها مسئله خاصی نبود. انیشترین تنها در یک دانشگاه استاد بود، و در دانشگاهی که وقتی برای سخنرانی داشت، کسی او را نمی‌شناخت و طبعاً نمی‌توانست او را از راننده اصلی تمییز دهد.

از قبول کرد، اما کمی تردید در مورد اینکه اگر پس از سخنرانی سوالات سختی از راننده‌اش پرسیده شود، او چه پاسخی خواهد داد، در درونش داشت.

به هر حال سخنرانی به نحوی عالی انجام شد، ولی تصور انیشتن درست از آب در آمد. دانشجویان در پایان سخنرانی انیشتین جعلی شروع به مطرح کردن سوالات خود کردند.

در این حین راننده باهوش گفت "سوالات بقدری ساده هستند که حتی راننده من نیز می‌تواند به آنها پاسخ گوید" سپس انیشتین از میان حضار درخواست وبه راحتی به سوالات پاسخ داد، به حدی که باعث شگفتی حضار شد".

الهام گر او یک قطب نما بود:

انیشتین در سنین نوجوانی یک قطب نمابه عنوان هدیه تولد از پدرش دریافت کرده بود.

وقتی که او طرز کار قطب نما را مشاهده می‌نمود، سعی می‌کرد طرز کار آن را درک کند. او بعد از انجام این کار بسیار شگفت زده شد. بنابر این تصمیم گرفت علت نیروهای مختلف در طبیعت را درک کند.

راز نهفته در نبوغ او:

بعد از مرگ انیشتین در ۱۹۵۵ مغز او توسط توماس تولتز هاروی برای تحقیقات برداشته شد.

اما اینکار بصورت غیر قانونی انجام شد. بعدها پسر انیشتن به او اجازه تحقیقات در مورد هوش فوق العاده پدرش را داد. هاروی تکه هایی از مغز انیشتین را برای دانشمندان مختلف در سراسر جهان فرستاد. از این مطالعات دریافت می‌شود که مغز انیشتین در مقایسه با میانگین متوسط انسانها، مقدار بسیار زیادی سلولهای گلیال که مسئول ساخت اطلاعات هستند داشته است. همچنین مغز انیشتن مقدار کمی چین خوردگی حقیقی موسوم به شیار سیلویوس داشته، که این مسئله امکان ارتباط آسان تر سلولهای عصبی را بایکدیگر فراهم می‌سازد.

علاوه بر اینها مغز او دارای تراکم و چگالی زیادی بوده است و همینطور قطعه آهیانه پایینی دارای توانایی همکاری بیشتر با بخش تجزیه و تحلیل ریاضیات است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۰۹۷/انیشتین-زندگی-انگیز-شگفت-های-واقعیته>